

## برادران کارامازوف

## بررسی آخرین رمان داستایفسکی

1- در سال 1911، W. L. Phelps، متخصص تاریخ ادبیات در دانشگاه Yaly (آمریکا) نوشت: ادبیات روس مانند موسیقی آلمان، عالی‌ترین نوع خود در جهان است (1). به گمانم اگر منظورش ادبیات کلاسیک روس است، حق با اوست. در میان نویسندگان کلاسیک روس، از پوشکین تا چخوف، داستایفسکی (1821-1881) بی‌تردید پرخاش‌گرتین و ستیزه‌جوترین نویسندگان است. مشخصات ویژه او تحریک است و هر وسیله‌ای را برای مجذوب و مفتون کردن خواننده جایز و درست می‌داند.

علاقة وسواسی داستایفسکی به جنایت، به آسیب‌شناسی روان‌پریشی (پاتولوژی روانی) شخصیت‌های جنایتکار کاملاً واضح است. در اثر مارسل پروست، «در جستجوی زمان گم شده» (2)، گفت و گوی مفصلی درباره داستایفسکی می‌خوانیم. در این اثر، آلبرتین می‌گوید: رمان‌هایی که من از او خوانده‌ام فقط سرگذشت جنایت است. او به وضوح کاملاً شیفته این تصور نامتعارف است و پیوسته از جنایت سخن می‌گوید. من باز هم به مارسل پروست و آلبرتین او اشاره خواهم کرد؛ یعنی در آن جایی که به بُعد پنهان اسطوره‌ای برادران کارامازوف ارتباط دارد. ابتدا، علاقة مفرط داستایفسکی به تحریک خواننده را به خاطر آوریم.

در رمان جنایت و مکافات، شخصیت‌های اصلی رمان یک قاتل و یک فاحشه‌اند. او به این هم اکتفا نمی‌کند: هر دو انجیل‌خوانند! این ملغمة حساب شده، ولادیمیر نایوکف را بر آن داشت از دیدگاه زیباشناسی این زمان را سرزنش کند. (3) در رمان بعدی او: ابله (1869) داستایفسکی جوانی را که فاقد غریزه جنسی است به عنوان قهرمان رمان انتخاب می‌کند که عاشق زن سرنوشت‌ساز است و به دست جوان دیگری که او نیز عاشق این زن است کشته می‌شود. همین‌گویی چنان تحت تاثیر این دو شخصیت رمان او قرار گرفت که در رمان Fiesta (1926) همان را تکرار می‌کند: جک برنز، شخصیت این رمان، فاقد غریزه جنسی است. Brett Ashley زن سرنوشت‌ساز است و رقیب او Robert Cohn مشت‌زن است. البته در این رمان قتل به وقوع نمی‌پیوندد. در رمان «شیاطین»، قهرمان داستایفسکی مهندس جوانی است که به بیماری صرع مبتلاست و پیش از خودکشی، در نامه‌ای خود را مقصر قتل معرفی می‌کند که آن را مرتکب نشده است. کامو، تحت تاثیر این بیهودگی (Absurdität) به فکر فلسفه‌بافی می‌افتد و «افسانه سیزیف» را می‌نویسد (4).

بازگردیم به رمان «برادران کارامازوف». کارهای تحریک‌آمیز داستایفسکی در این رمان چگونه است؟ به یکی از آن‌ها می‌پردازیم. این رمان، رمانی است درباره «یک آدم قاتل معطر، و یک آدم مقدس متعفن»، آن‌طور که همکار استرالیایی‌ام Boris Christa توصیف کرده است (5). فصل کاملی از این رمان (کتاب سوم، فصل اول) توصیف بوی گندیدگی نقش Starez Sosima (یک راهب) است. این توصیف به چه معناست؟ داستایفسکی در این جا یکی از مجادلات الهیون را به نمایش گذاشته و به آن پاسخ خودش را می‌دهد: قیامت، پس از مرگ به وقوع نمی‌پیوندد. قیامت یا روز رستاخیز، در زندگی واقعی، در بدن آدم زنده، مکرر در مکرر، به وقوع می‌پیوندد.

کار تحریک‌آمیز دیگر داستایفسکی بغرنج‌تراست و به سادگی قابل فهم نیست. در عالم شاعرانه برادران کارامازوف کاسه کوزه گردن ترک‌ها، لهستانی‌ها و یهودی‌ها شکسته می‌شود. داستایفسکی، بر مبنای اعتقادش به فرقه مسیحیان ارتدوکس روس، علیه سه دین جهانی: اسلام، کاتولیسم و یهودیت مبارزه می‌کند؛ چون به نظرش این ادیان برای روسیه خطرناک‌اند: ایوان کارامازوف از کشتار اهالی غیر نظامی بلغارستان به دست ترک‌ها به این نتیجه می‌رسد که خدانشناسند. دو نفر لهستانی که دیمتری کارامازوف آن‌ها را به جشن دعوت کرده است آدم‌های مضحکی هستند: از نظر اقتصادی مضر، از نظر اخلاقی کم ارزش و از نظر زیباشناسی زشت‌اند. و در باره فیودور کارامازوف که پسرش دیمتری را از ارث مادری محروم کرده است می‌خوانیم: «او این شیوه تقلب در مال و اموال و در داد و ستد را از یهودی‌های شهر اودیسا آموخته است.»

این موضوع را فروید، با تیزبینی‌اش دریافت و در سال 1928 نوشت: «داستایفسکی با سر فرو آوردن در برابر تزار روس و خدای مسیحیت، غفلت کرد آموزگار انسان‌ها و رهایی‌بخش بشریت شود. او زندانبان بشریت شد.» نتیجه‌ای که فروید می‌گیرد در همان مقاله می‌گوید: «او به عنوان نویسنده بی‌تردید از شکسپیر چندان دست کمی ندارد. برادران کارامازوف عالی‌ترین رمانی است که تاکنون نوشته شده است. توصیف رویداد مفتش اعظم برترین دست‌آورد ادبیات جهان است که نمی‌شود آن را به اندازه کافی ستود. اما افسوس، تحلیل روانکاوای در برابر نویسنده تسلیم نمی‌شود. (6) و منظور فروید از تحلیل روانکاوای در این جا تحلیل ذهن ناخودآگاه است.

فروید، داستایفسکی نظریه‌پرداز را رد می‌کند و داستایفسکی نویسنده را تحسین می‌کند. آیا این تمایز و تفکیک مجاز است؟ دقیق‌تر و اصولی‌تر بگوییم: آیا چنین تمایز و تفکیکی اصولاً امکان دارد؟ حال می‌خواهم به این سوال پاسخ دهم.

2 - داستایفسکی از همان موقعی که خاطرات زندان سیبری را در کتاب «خاطرات خانه اموات» به سال 1862 نوشت، درگیر مسئله‌ای شد: چگونه شر و شرارت در جهان پدید می‌آید؟ او به این مسئله، در رمان برادران کارامازوف به وضوح پاسخ می‌دهد: چون انسان‌ها خواهان آنند.

در رمان برادران کارامازوف، توصیف شده است، چگونه فیودور کارامازوف به دست پسر نامشروعش که در خانه‌اش به عنوان آشپز استخدام شده بود به قتل می‌رسد. اما پس از چند واقعه، برادرش دمیتری کارامازوف قاتل پدر تلقی می‌شود و دادگاه او را مقصر شناخته به بیست سال زندان با اعمال شاقه محکوم می‌کند. کار تحریک‌آمیز داستایفسکی این است که دمیتری این مجازات را می‌پذیرد!

داستایفسکی شناخت مراحل و ماهیت شر و شرارت را به نمایش می‌گذارد. در عالم شاعرانه داستایفسکی، بلیات طبیعی و «زمین لرزه در شیلی» بیگانه‌اند. او فقط آنچه را انسان‌ها بر انسان‌ها روا می‌دارند و مرتکب می‌شوند می‌شناسد: از آزادی اختیار، به طور متناقض، واقعیت شر و شرارت حاصل آید.

سه برادران کارامازوف، عنوان کتاب اوست. آلکسی، ایوان و دمیتری، تجسم سه موضع، سه اختیار و سه رفتار انسان در قبال تمایل به شر و شرارت است. به نقش این سه تیپ آدم توجه کنید:

آلکسی، راهب است، ایوان «روشنفکر» است، دمیتری «سرباز» است. قاتل واقعی پاول مستخدم است. «روشنفکر» او را به عنوان ابزار کارشیطانی انتخاب می‌کند. «سرباز» او را به ارتکاب قتل وامی‌دارد. پاول رابطه خویشاوندی با سایر برادرانش ندارد. داستایفسکی می‌خواهد بگوید که ارگان اجرایی شر و شرارت با ماهیت انسان پیوند مشروع خویشاوندی ندارد. پاول (Smerdjakow) که به معنای کلمه «شیطان» است فقط موقعی دست به کار می‌شود که سرباز، شر و شرارت را آشکارا بخواهد. خلاصه: رد موافقت با شر و شرارت که نماینده‌اش راهب (آلکسی) است، خواست پنهانی آن که نماینده‌اش روشنفکر (ایوان) است و موافقت آشکار با آن که نماینده‌اش سرباز (دمیتری) است. اما قاتل (استپاول سمیریاکف) مستخدم و «سرسپرده» است و از خودش اختیاری ندارد. روشنفکر او را برای قتل انتخاب کرده است. سرباز او را به ارتکاب قتل وادار کرده است. او پس از ارتکاب قتل پیوسته به آن می‌اندیشد: «اگر دمیتری جای من بود چه می‌کرد؟» او فقط نقش کسی را که آشکارا قتل فیودور را خواسته است ایفا کرده است.

دمیتری، پاول (شیطان) را به قتل واداشته است. بدون دمیتری قتل به وقوع نمی‌پیوست. بدون دمیتری، پاول (شیطان) مرتکب قتل نمی‌شد. ایوان کارامازوف قاتل را انتخاب کرده است. قتل به وقوع پیوسته است. مقصر کیست؟ پاسخ داستایفسکی این است: راهب، روشنفکر و سرباز، بنا بر موضع‌شان در قبال واقعیت شر و شرارت مقصودند: «راهب» مقصر است، چون ترک دنیا کرده است. «روشنفکر» مقصر است چون آگاهانه به مسافرت رفته تا دست سرسپرده را باز بگذارد. «سرباز» مقصر است چون با گفتار و کردارش «سرسپرده» را به این قتل واداشته است.

برای فهم ساختار رمان داستایفسکی، توضیحات زیر ضرور است: سه برادران کارامازوف و نیز برادرخوانده نامشروع آنان، ترکیبی است از ضمیر خودآگاه که پس از ارتکاب عمل خلاف، یعنی قتل، پیش وجدان خود به داوری می‌نشیند. جریان دادگاه که در آخرین کتاب این رمان (کتاب دوازدهم) به تفصیل توصیف می‌شود، دو معنا دارد: جریانی در سطح رئالیستی است، یعنی در سطح مقررات کیفری که رای خطای دادگاه است؛ چون سمیریاکوف محکوم نمی‌شود بلکه دمیتری محکوم می‌شود. اما در عرصه سمبولیک و نمادین، یعنی در عرصه موازین اخلاقی، این خطای رای دادگاه خطا نیست. چون نتیجه رای دادگاه، محکومیت عادلانه مقصر واقعی است. بدون دمیتری قتل به وقوع نمی‌پیوست.

در واقع توصیف رئالیستی تمام جزئیات جریان دادرسی در دادگاه، چیزی جز تجسم دادگاه و داوری در باطن آدمی نیست. همانطور که کانت در کتاب «متافیزیک اخلاقیات» به شیوه‌ای برجسته آن را توضیح داده است: جریان دادرسی در دادگاه، رویدادی است صرفاً باطنی، نمودی است شکوهمند، یعنی نمود باطن آدمی که تکوین شر و شرارت را، همان گونه که در شعور انسان رخ داده است مجسم می‌کند. این نمود، به معنای جریان دادرسی در دادگاه و عکس‌برداری از شعور انسان است: دادستان، وکیل مدافع و هیئت منصفه، ندای وجدان انسان است و در این میان سه برادران کارامازوف را باید عناصر یک شخصیت تلقی کرد. داستایفسکی قوانین اخلاقی و مقررات جزایی، یعنی باطن انسان و جامعه را، لحظه‌ای برملا می‌کند. معنی ضمنی این واقعه، خطای دادگاه در عرصه رئالیستی است: شیطان، پس از قتل، ابزارش را (سمیریاکف) پنهان می‌کند. علت این که دمیتری مجازات جرمی را که خودش مرتکب نشده می‌پذیرد همین است. در فیلم هالیوود، که به سال 1958 ریچارد بروک کارگردانی کرده است و دمیتری - که یول براینر نقش او را بازی می‌کند و پس از محکومیت متواری می‌شود - مقصود داستایفسکی نادیده می‌ماند.

3 - جریان تعقیب قانونی جرم دمیتری، بی‌تردید بخش عمده مطالب مهیج رمان است. با این وجود، داستایفسکی علیرغم ساختاری که به آن اشاره شد، جریان متقابلی را نیز دنبال می‌کند که مانند کتیبه‌ای مقطع و درعین حال پیوسته به هم در سراسر رمان ادامه می‌یابد. به گفته مارسل پروست: کتیبه‌ای شایسته، همچون هنر آنتیک. در این کتیبه لیسایوتای متعفن، مادر سمیریاکف، شخصیت اصلی است: زن نیمه دیوانه و مضحکی که کوتوله است، با بدنی سالم و در حاشیه جویبار بین علف‌های هرز می‌خوابد و بیست و پنج سال پیش فیودور کارامازوف به او تجاوز کرده است. محصول این تجاوز، سمیریاکف است. آنچه مارسل پروست را تحت تاثیر قرار داده این است که «دیوانه بدبخت» شبانگاه از دیوار باغ فیودور کارامازوف بالا می‌رود، وارد باغ می‌شود و پس از زایمان کودک می‌میرد. پروست، از خود می‌پرسد: چرا مادر، بی آن که خود بداند وسیله انتقام سرنوشت است. چرا از دیوار بالا می‌رود؟ شاید او به نادایی آمیخته از کینه و سپاس نسبت به

تجاوزکننده گوش داده است. در یک کلام: لیسایوتا، ناچیزترین زنان در این رمان، قاتل فیودور کارامازوف را به خانه‌اش می‌آورد و با این کارش، انتقام دو مادر دیگر را که هتک حرمت شده‌اند می‌گیرد(7). بنابراین فیودور کارامازوف نه تنها قربانی است بلکه عامل قتل و سزاوار مرگ است: انتقام مادران، انتقام زمین. و دربارهٔ مرگ سمیریاکوف، که پس از ارتکاب قتل خود را به دار می‌آویزد، در اثر مارسل پروست می‌خوانیم: «واقعهٔ زیبایی است، مبهم و طبیعی، مثل زایمان در باغ کارامازوف پیر». قاتل مقصر نیست بلکه مقتول مقصر است. مارسل پروست به بعد پنهان اسطوره‌ای «برادران کارامازوف» توجه دارد و به هنر آنتیک ارج می‌نهد. بنابراین، عمق اسطوره‌ای واقعهٔ قتل پدر به وسیلهٔ چهار پسرش نمایان می‌شود.

4 - حال که به پایان بررسی این رمان رسیده‌ام، نکته‌ای را نیز باید بگویم: داستایفسکی نه تنها در عرصهٔ موضوع رمان بلکه در عرصهٔ تکنیک توصیف رمان نیز ما را تحریک می‌کند. او در مهیج‌ترین بخش این رمان، فصل «در تاریکی» (کتاب هشتم، فصل چهارم) توصیف را ناگهان قطع می‌کند. دمیتری می‌خواهد پدرش را که از پنجرهٔ روشن اتاق به سوی باغ تاریک خم شده است بکشد. در رمان چنین آمده است: «دمیتری بر سر عقل نبود، دستک سنگین برنجی را ناگهان از جیب درآورد.

در این جا جمله قطع می‌شود. در متن روسی تا ادامهٔ مطلب سفید می‌ماند و در متن ترجمهٔ آلمانی نقطه‌گذاری شده است. و سپس سطر بعد شروع می‌شود. سطر خالی سفید رمان، ماجرا را آن گونه که به وقوع پیوسته است پنهان می‌کند. اشاره‌ای است به تاریکی که واقعیت ماجرا را پنهان می‌دارد. می‌شود گفت که این سطر سفید مهم‌ترین سطر رمان است. این سطر سفید، آنچه را پس از آن به وقوع پیوسته پنهان می‌کند. آیا مؤلف مجاز است در رمان با خواننده‌اش مثل داستایفسکی این جور رفتار کند. آیا دریغ داشتن مؤلف از خواننده، درست در جایی که خواننده مشتاق مطلع شدن از واقعه است، جایز است؟ اما این کار تحریک‌آمیز او نیز تحریک ارادی خوانندهٔ رمان نیست، بلکه زاییدهٔ شکل و شمایل دادن به موضوع داستان است. سطر خالی سفید مبین این است که ما در این جا با اعتراف بعدی دمیتری سر و کار داریم - با این که واقعه از زبان شخص ثالث توصیف می‌شود. داستایفسکی با این سطر سفید خاطر نشان می‌کند که واقعه‌نگار دانای کل نیست بلکه درست در آن جایی که به اصل واقعه مربوط می‌شود، به چیزی، یا به کسی که در جریان واقعه قرار دارد نیازمند است: تکنیکی که چندی بعد فاکنر و کونراد آن را ادامه دادند.

فاکنر، در سال 1931 در مصاحبه‌ای که از او دربارهٔ برادران کارامازوف سؤال شد به اختصار چنین پاسخ داد: «بهتر بود داستایفسکی می‌گذاشت سه برادر داستان‌شان را به شکل اول شخص مفرد نقل کنند، بدون متن اضافی و واقعه‌نگار. آن گاه حجم رمان دو سوم کوتاه‌تر می‌شد.»

فاکنر، دو سال پیش از این مصاحبه، در «هیاهو و خشم» (1929) با سه برادر کامپسون چنین کرده، که به وضوح واکنش مستقیم او نسبت به برادران کارامازوف است.

5 - جمع‌بندی: برادران کارامازوف از بیم و هراس‌های ناسیونالیستی روسی و ارتودوکسی روسی مؤلف رمان کاملاً فارغ است و نشان داده شد که چنین است. فروید حق دارد بین نویسندهٔ رمان و نظریه‌پرداز تمایز قایل شود. اما او از داستایفسکی اخلاق‌گرا ارزیابی نادرستی کرده است. داستایفسکی نیز مانند ارسطو برای جوانان نوشته است. او علم اخلاق نوشته و در عین حال دانشنامهٔ (انسیکلوپدی) انواع و اشکال توصیف داستان نیز نکاسته است(8).

سخنرانی در شهرداری فرانکفورت (اکتبر 2003)، به مناسبت انتشار ترجمهٔ جدید این رمان به زبان آلمانی.  
ترجمهٔ محمد ربوبی. برگرفته از:

Neue Rundschau, 115, Jahrgang 2004-Heft 1

پانویس:

- 1) Russian fiction is like German music-the best in the world.
- 2) Marcel Proust: Auf der Suche nach der verlorenen Zeit. 13. Bde, Die Gefangene, Suhrkamp, 1964
- 3) Vladimir Nabokov: Lectures on Russian Literatur. Weidenfeld and Nicolson 1981, S. 110
- 4) Albert Gamus: Der Mythos von Siphos.
- 5) Boris Christa: Vestimentry Markers as an Element of Literary Communication in The Brothers Karamazov.
- 6) Sigmund Freud: Dostojewski und die Vätertötung (1928), S. Fischer 2000, Bd. 10, Bildende Kunst und Literatur, S. 271.
- 7) فیودور کارامازوف، بر دو مادر پسران مشروعش ستم روا داشته بود. آکسی (20 ساله) و ایوان (23 ساله) پسران زن دوم‌اند. این زن از بدرقتاری‌های مداوم شوهرش جانش به لب رسید و همراه یک طلبهٔ تهیدست از خانه گریخت و چندی بعد در پترزبورگ درگذشت.

8) والد میر ساخارف، خاطرنشان کرده است که هر یک از دوازده کتاب این رمان «نوع خاصی رمان است به گونه‌ای که مجموعه برادران کارامازوف انسیکلویدی تیپ‌های گونه‌گون رمان و اشکال متنوع توصیف است: رمان خانوادگی، رمان اجتماعی - روان‌شناسی، رمان اروتیک، رمان جنایی، رمان پلیسی، داستان فلسفی و...